



درباره لطف‌الله هروی

مترجم رساله فرست فخر رازی

پوران زینالی

در میان آثار بازمانده از امام فخر رازی (۵۴۴-۶۰۶ق) رساله‌ای درباره علم «فرست» موجود است که جزو معدود رساله‌های مستقل درباره این دانش به شمار می‌آید.

از این رساله تاکنون سه ترجمه شناخته شده است:

یکی با عنوان مرآت‌الانسان از ملا حسن بن روزبهان

شیرازی (ترجمه شده به سال ۹۲۴ق) که گویا نسخه‌ای

از آن در دست نیست؛ اما نویسنده در آغاز اثر دیگرش،

اخلاق شمسی، از این ترجمه خود یاد کرده است (نک:

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۴،

ص ۲۲۱۹). ترجمه دیگر از ابوالفضل منشی شیرازی است

که دو نسخه از آن وجود دارد (نک: فهرست نسخه‌های

خطی فارسی، ج ۱، ص ۴۵۴). ترجمه دیگر — که مورد

نظر ماست — توسط شخصی به نام لطف‌الله عزیز هروی

انجام شده است.

در تعدادی از پژوهش‌های معاصر، درباره دوره زندگی

لطف‌الله مطالبی نوشته‌اند که در آنها تسامحاتی دیده

می‌شود؛ این نوشته در تشریح دوره زندگی اوست. منابع

و اطلاعاتی که در پژوهش‌های معاصر در این‌باره دیده

می‌شود، بدین‌قرار است:

نخستین بار مرحوم سعید نفیسی در فهرست کتابخانه مجلس (ج ۶، ص ۸۳) به شناساندن نسخه منحصر به فرد این ترجمه پرداخته و در این‌باره نوشته است: «... ترجمه از لطف‌الله هروی که در اوایل قرن نهم می‌زیسته و آن را برای معین‌الدین نامی از وزرا ترجمه کرده.»

نوشته مرحوم نفیسی مأخذ الذریعه درباره این ترجمه قرار گرفته است. در این منبع (ج ۱۶، ص ۱۵۳، ذیل «رساله‌الفراسته») ترجمه اثر از سده نهم دانسته شده است.

بار دیگر، متن این ترجمه در مجله تاریخ علم (ش ۴، صص ۱۳۹-۲۰۰) منتشر شده است. پیش از متن نیز مقاله‌ای با عنوان «علم فرست در منابع اسلامی» منتشر شده که در واقع مقدمه‌ای بر متن محسوب می‌شود. در مقاله یاد شده (ص ۱۲۵) دوره زندگی مترجم «سده هفتم» ذکر شده است.

اشاره نفیسی درباره تقدیم ترجمه به شخصی با لقب معین‌الدین، در هیچ کجا از متن و نسخه دیده نمی‌شود و مأخذ او در این مورد مشخص نیست و این هم که دوره زندگی مترجم را اوایل سده نهم ذکر می‌کند، چندان دقیق نیست. نام مهدی‌الیه در نسخه به صورت «معز الحق و الدنيا و الدین» ضبط شده که منظور از وی ظاهراً «حافظین غیاث‌الدین اول ملقب به معزالدین (حک ۷۳۰-۷۹۱) از پادشاهان آل کرت است» و این بیت — که در خلال معرفی مهدی‌الیه در مقدمه ترجمه رساله نقل شده — تصریح دارد که وی از پادشاهان آل کرت بوده است:

«ملیک من ارومة آل کرت

ید ینت بعزه ارم و عاد»

بنابراین اگر معزالدینی که لطف‌الله ترجمه رساله فرست را به او تقدیم کرده است همین معزالدین آل کرت باشد می‌توان گفت که این ترجمه مربوط به پیش از ۷۹۱ق است.

علاوه بر پژوهش‌های معاصر، که پیش از این یاد شد، در منابع کهن‌تر نیز از لطف‌الله یاد شده است. یادکرد وی در چندین منبع کهن، نشان از این دارد که وی در دوره خود شخصی نام‌آور بوده است. از کهن‌ترین متونی



گزارش میراث

که در آن به وی اشاره شده فرآید غیابی است. در این متن انشایی از معین‌الدین محمد جامی (فوت ۷۸۳ق) — از احفاد شیخ احمد جام ژنده‌پیل — وجود دارد که آن را بنابر خواست لطف‌الله بر جریده وی نوشته است و در آن از وی با عنوان «فرزند ارجمند هنرمند دل‌پسند» یاد کرده است. از فحوای کلام معین‌الدین برمی‌آید که در این زمان سنین پیری خود را می‌گذرانده است. افزون بر این متن کامل‌ترین اطلاع درباره لطف‌الله عزیز هروی در مقصدالاقبال سلطانیه (صص ۷۴-۷۵) دیده می‌شود: «واعظ با علم و تمیز خواجه لطف‌الله بن عزیز از افاضل زمان و امامد دوران و بسیار ماهر در فن تفسیر. و حج اسلام گذارده بود. و مدتهای مدید در مسجد جامع هرات به نصیحت مسلمانان قیام می‌نمود. وفاتش در سال هشتصد و بیست و سه هجری. مدفنش در خیابان هرات در جوار مقبره امام فخرالدین رازی. حظیره و گنبد ممتاز دارد و از نوادر روزگار بوده.»

در مجمل فصیحی (ج ۳، ص ۱۰۹۵) نیز آگاهی از درگذشت او ذیل وقایع سال ۸۲۳ق ذکر شده است. علاوه بر اینها یادکرد وی در حبیب‌السیر (ج ۴، ص ۵) نیز دیده می‌شود. این دو منبع چیزی افزون بر مقصدالاقبال ندارند.

از آنجا که شهر هرات در این دوره پایتخت سلاطین تیموری بوده، مقام واعظی مسجد جامع هرات اهمیت بسیاری داشته است؛ از این روی چنین شخصی می‌بایست از درجه دینی و علمی کافی برخوردار بوده باشد.

با توجه به انشای معین‌الدین جامی — که پیش از سال ۷۸۳ق برای او نگاشته است — و در زمان نگارش آن انشاء لطف‌الله حداقل بیست ساله بوده، می‌توان یقین کرد که وی دست کم چهار دهه از عمر خود را در اواخر قرن هشت سپری کرده است. از سوی دیگر با توجه به سال درگذشت لطف‌الله یعنی ۸۲۳ق می‌توان نتیجه گرفت آنگونه که مرحوم نفیسی گفته، لطف‌الله تنها در قرن نهم نمی‌زیسته و شاید تنها دو دهه از عمرش را در قرن نهم گذرانده است.

نکته جالب توجه اینکه لطف‌الله هروی در کنار مدفن فخر رازی به خاک سپرده شده است و این شاید نشانی از

پایگاه اجتماعی وی بوده باشد.

افزون بر این موارد، گویا لطف‌الله طبع شعر نیز داشته است، چرا که بیت عربی زیر را در متن آورده است:

فانظر الی کفها و أسرارها

هل انت إن اوعدتنی ضائر

و با ذکر عبارت «لمترجم رساله» آن را در قالب یک بیت ترجمه کرده است:

نظری کن به سوی خط کمف

تا بدانی که از تو نیست ضرر

منابع

«ترجمه‌ای کهن از رساله فراست فخر رازی»، سید حسین رضوی برقی و هادی عالم‌زاده، مجله تاریخ علم، ش ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، صص ۱۳۹-۲۰۰.

الذریعه الی تصانیف الشیعه، العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهرانی، بیروت، دارالاضواء، [بی‌تا].

حبیب‌السیر، ج ۴، غیاث‌الدین بن هماد الحسینی (خواندمیر)، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام، ۱۳۶۲ش.

«علم فراست در منابع اسلامی»، هادی عالم‌زاده و مریم معینی‌نیا، تاریخ علم، ش ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، صص ۱۲۵-۱۳۷.

فرائد غیابی، ج ۲، جلال‌الدین یوسف اهل، به کوشش حشمت مؤید، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ش. فهرست کتابخانه مجلس، ج ۶، سعید نفیسی، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۴۴ش.

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۴، احمد منزوی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴ش.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، احمد منزوی، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۴۹ش.

مجمل فصیحی، فصیح خوافی، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶ش.

مقصدالاقبال سلطانیه و مرصداالامال خاقانیه، سید اصیل‌الدین عبدالله واعظ، به کوشش مایل هروی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ش. ■



زبان فارسی در دربار اتابکان موصل

علی صفری آق قلعه

رواج زبان فارسی در سرزمینهای مجاور ایران از زمینه‌های مهم پژوهش در تاریخ ادب فارسی است. تاکنون چند پژوهش در این زمینه — به‌ویژه درباره زبان فارسی در آناتولی — انجام شده است؛ اما درباره رواج زبان فارسی در سرزمینهایی که کشور امروزی عراق را تشکیل می‌دهند، هنوز پژوهش چشمگیری به انجام نرسیده است. در این نوشته به بخش کوچکی از این روابط یعنی «زبان فارسی در دربار اتابکان موصل» پرداخته‌ایم.

«اتابکان موصل» شاخه اصلی از سلسله اتابکان آقسنقری^۱ می‌باشند که در حدود ۵۲۱ تا ۶۳۱ق در بخشهایی از جزیره و شام حکومت داشتند. اینان در آغاز کار دست‌نشانده سلجوقیان بودند، اما بعدها قدرتی به هم رسانده و به حکومتی تأثیرگذار در سده ششم هجری در آن نواحی بدل شدند. نخستین حکمران این سلسله عمادالدین زنگی‌بن آقسنقر (حک ۵۲۱ - ۵۴۱ق) در سال ۵۲۱ق از سوی سلطان محمودبن محمدبن ملکشاه سلجوقی (حک ۵۱۱ - ۵۲۵ق) به حکومت موصل برگزیده گشت و اتابکی دو پسر سلطان محمود به وی سپرده شد (نک: سلسله‌های اسلامی جدید، ص ۳۶۸).

زنگی‌بن آقسنقر هنگام استقرار بر حکومت موصل، جمال‌الدین محمدبن علی‌بن ابومنصور اصفهانی (جمال‌الدین موصلی)^۲ را به وزارت خود برگزید و چنانکه خواهیم دید، این وزیر از مهم‌ترین پشتیبانان زبان فارسی در آن ناحیه بود. پس از کشته شدن زنگی‌بن آقسنقر، پسرش سیف‌الدین غازی‌بن زنگی (حک ۵۴۱ - ۵۵۴ق) بر سر کار آمد و او نیز جمال‌الدین موصلی را بر وزارت خود مقرر داشت. پس از سیف‌الدین غازی، برادرش قطب‌الدین مودودبن زنگی (حک ۵۵۴ - ۵۶۵ق) حکمران شد و وی نیز وزارت خود را چند سالی به جمال‌الدین محول کرد اما در سال ۵۵۸ ق جمال‌الدین را محبوس کرد که یک سال بعد در شعبان ۵۵۹ق در زندان درگذشت. آن‌گونه که از شواهد برمی‌آید، در دوره این سه حکمران و وزیر آنان زبان فارسی در دربار موصل رواج داشته است و لذا در اینجا شواهدی را که در دست داریم به ترتیب تاریخی برمی‌شمریم.

یکی از کهن‌ترین شواهد رواج زبان فارسی در دربار موصل مربوط به خاقانی شروانی می‌باشد. وی منظومه خود تحفة‌العراقین را به سال ۵۵۱ق به جمال‌الدین موصلی پیشکش کرده و در خلال آن، چندین بار او را ستوده است. نگارنده این سطرها در مقدمه چاپ خود از تحفة‌العراقین (ص «سی و دو») یادآور شد که به احتمال بسیار هنگامی که خاقانی در سفر حج دچار دشواریهایی شده بود، جمال‌الدین موصلی او را یاری رسانده و لذا خاقانی اثرش را بدو پیشکش کرده است.

خاقانی در دیوان خود نیز چند بار جمال موصلی را ستوده است. از جمله در قصیده ستایش اصفهان (دیوان خاقانی، صص ۳۵۵ - ۳۵۶) به هزار دینار عطای وی در حق خود اشاره کرده است:

در سنه ثا نون الف به حضرت موصل

راندم ثا نون الف سزای صفاهان

صاحب جبریل‌دم، جمال محمد

کز کرمش دارم اصطفای صفاهان

داد هزار اخترم نتیجه خورشید

آن به گهر شعری سمای صفاهان

موارد دیگر را می‌توان از روی نام جمال موصلی در دیوان خاقانی جستجو کرد و در اینجا نیازی به یادکرد همه آنها نیست.

یکی دیگر از شواهد رواج فارسی در دربار اتابکان موصل، ترجمه فارسی کلیل و دمنه (چاپ شده با عنوان: داستانهای بیدپای) است که در دوره حکومت همان سیف‌الدین غازی‌بن زنگی بر دست محمدبن عبدالله البخاری به انجام رسیده است. بخاری در دیباجه کتاب (ص ۳۶) به نام و القاب این حاکم بدین‌گونه اشاره کرده است: «... حامی ثغور المسلمین، امیرالعراقین، ملک امراء الشرق و الغرب، خسرو ایران، شهریار توران، شاهانشاه».

۱. این سلسله را در برخی منابع با نام «اتابکان زنگی» خوانده‌اند که موجب اشتباه با اتابکان فارس (سلفریان) می‌شود و لذا اطلاق آقسنقری مناسب‌تر می‌نماید.

۲. در متون همان دوره از وی با نام «جمال موصلی» و «جمال موصل» یاد شده (مثلاً: نقض، ص ۵۷۹؛ دیوان انوری، ج ۲، ص ۷۳۴؛ المختارات من الرسائل، ص ۱۳۹) و لذا در این نوشته از همین نام استفاده کردیم. گفتنی اینکه ابی‌منصور — نیای جمال موصلی — یوزبان سلطان ملکشاه سلجوقی و پدرش علی از شاعران آن دوره بوده است.



الشام، پهلوان جهان، اجارسلان البغازی اینانچ قتلغ
طغرلتگین اتابک ابوالمظفر غازی بن زنگی بن اقسنقر
نصیر امیرالمؤمنین...»

نکته مهم درباره اثر این است که ترجمه به فرمان
همین پادشاه انجام شده، چنانکه مترجم در دیباجه کتاب
(ص ۳۸) می‌نویسد: «خادم را پیش خویشتن خواند... و
پیش تخت عالی — اعلاه الله — بنشانند و زبان درافشان
را برگشاد و گفت که: "این کتاب کیله و دمنه گنجی
است پُر حکم و مواظ... بعضی از پیوستگان مجلس ما
آرزو کرده‌اند که این کتاب از زبان تازی به زبان پارسی
نقل کرده شود. و نزدیکان حضرت و تبعه ما با عبارت تو
خو کرده‌اند، اگر روزی چند روی به این کار آوری همانا که
پند و حکمت این کتاب را نفع شامل تر باشد.»

این عبارات درباره موضوع مورد گفتگوی ما اهمیت
ویژه‌ای دارد، چرا که ثابت می‌کند در دربار موصل زبان
فارسی بیش از تازی رواج داشته است.

چنانکه یاد شد، حاکم بعدی این سلسله قطب‌الدین
مودود بن زنگی است. یکی از مهم‌ترین رویدادهای دوره
وی مربوط به دومین سال از سلطنت او (۵۵۵ ق) می‌باشد.
ماجرا از این قرار است که پس از درگذشت سلطان محمد
بن محمود سلجوقی به سال ۵۵۴ ق (نک: راحة‌الصدور،
ص ۲۷۰) بر سر جانشینی او اختلاف نظر پیش آمد.
سرانجام شماری از امرای سلجوقی تصمیم گرفتند که
سلیمان بن محمد بن ملک‌شاه را به تخت سلطنت بنشانند.
وی چندی پیش از آن، از محمد بن محمود در آذربایجان
شکست خورده و در راه موصل به دست لشکریان شام
اسیر شده و در موصل شهر بند بود (نک: تاریخ‌الوزراء، ص
۱۷۶؛ راحة‌الصدور، ص ۲۶۶) و لذا از قطب‌الدین مودود
خواستند که او را به همدان — پایتخت سلجوقیان بزرگ
— راهی کند. قطب‌الدین او را با ساز و برگ بسیار راهی
کرد و سلیمان بن محمد در سال ۵۵۵ ق به آن شهر رسیده
و به تخت سلطنت نشست. در راحة‌الصدور (ص ۲۷۵) در
این باره آمده است: «... رای بر سلطان سلیمان قرار گرفت.
کس به خواندن او به موصل رفت. اتابک قطب‌الدین مودود
او را با اهدتی و سازی تمام گسیل کرد...»

راوندی پس از یادکرد این رویداد، بی‌درنگ از
قصیده‌ای یاد می‌کند که سید حسن غزنوی (اشرف) در
تهنیت سلطنت او سروده و در حضور او خوانده است.

بنابراین سید حسن در آن زمان در همدان به سر می‌برده
است. در دیوان سید حسن غزنوی (صص ۷ - ۹) قصیده‌ای
در ستایش جمال‌الدین موصلی درج شده است که در
آنجا به لقب و نام ممدوح چنین اشاره شده است:

سعادت کردش از دنباله چشم

به مولانا جمال‌الدین اشارت ...

خجسته حاتم ثانی محمد

که جودش ملک کانها کرد غارت

سید حسن در همان قصیده یادآور سفر حج خود شده

و از قول حضرت پیامبر «ص» به تعمیر روضه ایشان بر
دست جمال موصلی اشاره می‌کند:

چو از مکه شدم سوی مدینه

خدایم داد توفیق زیارت

پیامی داد جدم مصطفی خوب

به دستوری رسانیدم رسالت ...

بگو کای خواجه مقبول مقبل

غلامانت سزاوار امارت

بنای عمر تو معمور بادا

که کردی روضه ما را عمارت

زنده‌یاد مدرس رضوی در مقدمه دیوان سید حسن

غزنوی (ص ۳۷۹) اشاره کرده که شاید سفر حج

سید حسن در سال ۵۴۵ ق بوده اما گمان می‌رود که سفر

حج وی در همین سال ۵۵۵ ق اتفاق افتاده باشد؛ چرا که

اصولاً کاروانهایی که از ایران راهی سفر حج می‌شدند، از

راه همدان به بغداد می‌رفتند و از آنجا راهی مکه و مدینه

می‌شدند. در اینجا نمی‌خواهیم وارد آن موضوع شویم و

بیشتر قصدمان یادکرد این نکته است که سید حسن پس

از بازگشت از سفر حج — که احتمالاً به سال ۵۵۵ ق بوده

— قصیده‌ای در ستایش جمال موصلی سروده است.

نمونه دیگر از رواج زبان فارسی در موصل، قصیده‌ای

بلند از انوری است که در آن قطب‌الدین مودود بن زنگی بن

آقسنقر را ستوده است (نک: دیوان انوری، ج ۱، ص ۴۴

مقدمه). این قصیده در دیوان انوری (ج ۱، صص ۲۱۳ -

۲۱۹) درج شده است. انوری در سوگندنامه‌ای کوتاه که

برای اظهار فضایل خود در میانه قصیده درج کرده (ص

۲۱۷) به لقب ممدوح چنین اشاره نموده است:

به خاک پای جهان‌شهریار قطب‌الدین

که هست مفرخ سوگندنامه‌ها یکسر

همچنین در جای دیگر (همان، ص ۲۱۸) به نام و نسب ممدوح اشاره می‌کند:

به نام دولت مودودشاه بن زنگی

بیار و مردمی و دوستی بجای آور
و در دنباله (همان، ص ۲۱۹) از دو فرزند وی — که هر دو پس از پدر بر تخت نشستند — بدین گونه یاد می‌کند:
دو شاهزاده که هستند ازین درخت سخا
مبارک و هنری کامران و نام‌آور
گزیده سیف‌الدین اختیار ملک و شرف

ستوده عزالدین^۱ افتخار فخر و هنر
انوری این قصیده را با توصیف بغداد و دجله آغاز کرده و در خلال آن به ملاقاتش با مودود بن زنگی اشاره نموده (همان، ص ۲۱۶) و از دفتری سخن رانده که به نام او نگاشته و اینکه امیدوار اتصال به درگاه وی بوده است:

مرا به حضرت عالی تقریبی فرمود
به نام شاه بپرداختم یکی دفتر
هزار فصل درو لفظها همه دلکش
هزار عقد درو نکتهها همه دلبر
بدان امید که شاه جهان شرف دهم
شوم به دولت او نیک‌بخت و نیک‌اختر
به هر دو سال بسازم ز علم تصنیفی
برای دولت منصور خسرو صفدر
سپس در گفتگویی که در خواب با معشوقه‌اش داشته (همان، ص ۲۱۸) یادآور می‌شود که مودود به دلیل اشتغال به فتح بلاد، توجهی بدو نکرده است:
ولیک شاه به فتح بلاد مشغول است
نمی‌کند به پرستندگان خویش نظر

در پایان قصیده نیز (همان، ص ۲۱۹) با دلخوری از پادشاه دستوری می‌خواهد تا به شهر خویش بازگردد:
خدایگانا امید داشت بنده همی
که در ثنای تو بر سروران شود سرور
اگر چنانکه دهد شهریار دستوری
غلام‌وار دهد بوسه آستانه در

به سوی خانه گراید زبان شکر و ثنا
به یاد ملک خداوند کرده دایم تر
عجالتاً نمی‌دانیم دفتری که انوری به نام مودود ساخته بود چگونه اثری بوده است. در دیوان او نیز جز همان قصیده پیش گفته اثر دیگری در ستایش افراد آن خاندان

دیده نمی‌شود؛ بنابراین فقط می‌توان گفت که انوری جز این قصیده، اثر دیگری نیز در ستایش مودود پرداخته است که اکنون از چگونگی آن آگاهی نداریم. شگفت آنکه با وجود معروفیت جمال موصلی به گشاده‌دستی، در دیوان انوری هیچ قصیده‌ای در ستایش او دیده نمی‌شود و حتی بالعکس، در قطعه‌ای که انوری در ستایش صاحب ترمذ گفته (دیوان انوری، ج ۲، ص ۷۳۴) از جمال موصلی با تعبیری نامحترمانه — و البته نامستقیم — یاد کرده است:

مجلسش را میوه‌کش باشد جمال موصلی
مطبخش را دیگ‌شو گردد اثر مطبخی
شاهد دیگر از فارسی‌گویی در دربار موصل، نامه‌ای به زبان فارسی است که در مجموعه کم‌نظیر المختارات من الرسائل (صص ۶۸ - ۷۵) درج شده است. این نامه از سوی محمد بن مسعود القسام در سال ۵۵۸ ق به خدمت جمال‌الدین موصلی فرستاده شده است.^۲ در موضعی از نامه آمده: «... از این است که دعاگویان شهر اصفهان که پرورده و برآورده نعمت و خدمت مولانا اند — دام ظلّه — بر جان و دل مَهر مهربازی مولوی نهاده‌اند ... اگر خادمان دعا از حضرت دور و مهجور افتادند و از مطالعه طلعت علیه بی‌بهره شدند، نه ایشان از خدمت غایب‌اند...»

این نامه نشان می‌دهد که رشته ارتباط جمال‌الدین اصفهانی با همشهریانش گسیخته نشده و میان او و دانشمندان اصفهان نامه‌نگاری در جریان بوده است. در همان متن (ص ۱۳۹) نامه‌ای فارسی از صدرالدین عبداللطیف بن محمد الخجندی درج شده است که به عنوان تعرفه‌ای در آغاز اثری از قاضی ظهیرالدین بسطامی به نام الحکایة فی الشکر و الشکایة نگاشته و خدمت جمال موصلی فرستاده بود. در آغاز این نامه در توصیف ماجرا آمده: «چون قاضی ظهیرالدین بسطامی کتاب الحکایة فی الشکر و الشکایة یک نیمه پرداخت و خواست که بر سبیل تحفه پیش جمال‌الدین موصل برد، دیگر بار عزم باطل [کرد] و پیش خواجه امام صدرالدین

۱. چ: + آن.

۲. نامه پس از آن نیز برای جمال موصلی فرستاده شده — به قرینه شعری در پایان که در آن جمال را ستایش کرده و در خلال نامه نیز از موصل یاد کرده — اما عنوان آن نامه در نسخه اشتباه درج شده است.



خجندی برد... [صدرالدین] این فصل به خط شریف بر
ظهر کتاب الحکایة فی الشکر و الشکایة نوشت و به خواجه
جمال‌الدین فرستاد...»

تا آنجا که جستجو کردیم، اثری از این کتاب الحکایة
فی الشکر و الشکایة در فهرستهای نسخه‌های خطی دیده
نمی‌شود و لذا باید آن را از آثار گمشده‌ای — احتمالاً
به زبان فارسی — دانست که برای افراد این سلسله
نوشته شده است با این وجود، همین نامه‌ها نشانگر رواج
نامه‌نگاری فارسی میان بزرگان اصفهان با دربار اتابکان
موصل است.

درباره رواج زبان فارسی علاوه بر درباریان موصل،
در میان مردمان آن شهر نیز شواهدی در دست است.
یکی از مهم‌ترین گزارشها مربوط به حکایتی است که
در الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه (صص ۱۲۲-۱۲۶
نسخه‌برگردان) درباره ارسال شعری توسط دختر
حسام‌الدین سالار از شهر موصل برای سلطان عزالدین
کیکاوس از سلجوقیان روم (حک ۶۰۸-۶۱۶ ق) نقل شده
است: «... [سلطان عزالدین کیکاوس] اکتار جوایز فرایض
از فرایض شمردی و در صلات شعرا به اقصی‌الغایات
پیوستی و خود را دران قاصر دانستی. دختر حسام‌الدین
سالار از موصل این قصیده را که از نسیم نوبهار در لطافت
و از زلال کوثر در سلاست تجاوز نموده است [فرستاد]:
تا طره ان طره طرار برآمد

بس آه کزین سینۀ غمخوار برآمد...»

زنده‌یاد دکتر ریاحی در کتاب زبان و ادب فارسی در
قلمرو عثمانی (صص ۴۹-۵۶) با اشاره به همان مأخذ
به درج تمامی آن ترجیع‌بند پرداخته و در ادامه (ص
۵۶) یادآور شده است: «ترکیب‌بند [کذا] دختر سالار از
نظر معنی و مضمون همپایه بهترین شعرهایی است که
شاعران ایران در قرن ششم سروده‌اند... از اینجاست که
می‌توان نتیجه گرفت که زبان و فرهنگ خانوادگی دختر
سالار، زبان و فرهنگ ایرانی بوده و اگر خانواده او از ایران
به موصل نرفته باشند، معلوم می‌شود که مردم موصل
در قرن ششم فارسی‌زبان بوده‌اند و به این زبان سخن
می‌گفتند و شعر می‌سرودند.» اشاره ایشان به سده ششم
نیز کاملاً درست است، چرا که این شعر در سالهای آغازین
سده هفتم سروده شده و سراینده آن می‌بایست دست‌کم

در سالهای پایانی سده ششم زاده شده باشد.

آنچه یاد کردیم، نشانه‌هایی از رواج زبان فارسی در
دربار اتابکان موصل — و البته در میان مردمان آن شهر
— است. این موارد درباره یک محدوده کوچک زمانی و
مکانی و با توجه به منابعی که در دسترس نگارنده بود به
دست آمده است و لذا دور از انتظار نخواهد بود که شواهد
بیشتری از این موضوع به دست آید. امیدواریم که این
بررسیها درباره دیگر شهرهای آن ناحیه و همچنین دیگر
ادوار نیز انجام شود تا دید گسترده‌تری درباره تاریخ ادبیات
فارسی در سرزمینهای همسایه ایران حاصل شود.

کتابنامه

الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه [چاپ نسخه‌برگردان]،
ابن بی‌بی، آنکارا، انجمن تاریخ ترک، ۱۹۵۶ م.
تحفة العراقین، خاقانی شروانی، به کوشش علی صفری
آق‌قلعه، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب،
۱۳۸۷ ش.

داستانهای بیدپای، محمدبن عبدالله بخاری، تصحیح
محمد روشن و پرویز ناتل خانلری، تهران، خوارزمی،
۱۳۶۱ ش.

دیوان انوری [ج۲]، به کوشش سید محمدتقی مدرس
رضوی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.

دیوان خاقانی، تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، تهران،
زوار، ۱۳۳۸ ش.

دیوان سیدحسن غزنوی (اشرف)، به کوشش سید
محمدتقی مدرس رضوی، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ ش.

راحة الصدور و آية السرور، محمدبن علی بن سلیمان
الراوندی، تصحیح محمد اقبال، تهران، علمی،
۱۳۶۳ ش [افست چاپ ۱۹۲۱ لیدن].

زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، محمدامین ریاحی،
تهران، پازنگ، ۱۳۶۹ ش.

سلسله‌های اسلامی جدید، ادموند کلیفورد باسورث،
ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام
و ایران، ۱۳۸۱ ش.

المختارات من الرسائل، ایرج افشار و غلامرضا طاهر و
مریم میرشمسی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود
افشار، ۱۳۷۸ ش.

